



دولت‌سازی

در اندیشه شهید مزاری



یوسف عارفی

اشاره

به دست دادن فهم دقیق و روشن از اندیشه سیاسی رهبر شهید، به ویژه در موضوع «دولت‌سازی» بدون توجه و در نظر داشت «فرهنگ سیاسی» حاکم بر «مناسبات قدرت» و «رفتارهای سیاسی» در افغانستان معاصر، امکان‌پذیر نیست. تأمل در زمینه‌های شکل‌گیری این اندیشه و فضای فرهنگی حاکم بر مناسبات اقوام و هویت‌های مختلف در کشور، راهی است که می‌تواند افق‌های تازه‌ای را برای ادراک اهمیت و ژرفنایی آن بگشاید و شیوه‌های خاص از ادراک و صورت‌بندی را سامان دهد. بدین جهت، سزاوار است به عنوان پیش‌درآمد بحث از اندیشه رهبر شهید در این زمینه، تصویر و تصویری - هر چند کلی - از فضای فرهنگی حاکم بر مناسبات اقوام و فرهنگ سیاسی حاکم بر مناسبات سیاسی در افغانستان معاصر ارائه شود.

۱. فضای فرهنگی مسلط بر مناسبات قومی و سیاسی در افغانستان معاصر

بحران سیاسی افغانستان پس از پیروزی مجاهدین، فقط معلول و محصول اختلاف چند قومندان یا چند حزب سیاسی نبود. تقلیل و فروکاست این بحران به چنین چیزی، خطای

استراتژیک در تحلیل و ساده‌سازی صورت مسئله است و ما را از واقعیات تاریخی و عینیت‌های جاری دور می‌کند. افغانستان از جوامع چند قومی و چند هویتی است. اکثر قریب به اتفاق منازعات و گسست‌ها در این کشور، ریشه در هویت و قومیت دارد و از جمله کشورهایی است که در تجربه سیاسی معاصر خود با دوره‌های متوالی از منازعات و کشمکش‌های قومی و هویتی دست به گریبان بوده است. ساختار ناهمگن انسانی از نگاه قومی و شیوع و شدت تعصب در مناسبات میان اقوام، سبب شکل‌گیری نوعی پیش‌داوری و بدگمانی نسبت به همدیگر شده، و به دنبال آن راه‌های تعامل، هم‌پذیری و خویش‌داری متقابل میان اقوام را به حداقل رسانده بود. با این حال، عدم وجود نظام سیاسی مردمی و فراگیر در تاریخ افغانستان، به ویژه در حکومت مجاهدین و نبود ساختارهای مدنی و نهادهای مشارکت سیاسی و قانونی، موجبات پایداری و تداوم عوامل به وجود آورنده تنش و منازعه میان اقوام را تقویت می‌کرد و سبب رسوب بیش از پیش سوءظن‌ها، عدم اعتماد، خصومت‌ها و انتقام‌جویی‌ها در مناسبات میان اقوام می‌شد. هرچند، نشانه‌های بسیاری از هم‌زیستی مسالمت‌آمیز اقوام و مذاهب در تاریخ افغانستان وجود دارد؛ اما این تمام واقعیت

تاریخ این کشور نیست. از زاویه دیگر، تاریخ افغانستان معاصر، آکنده از خاطرات قتل عام‌ها، نابرابری‌ها، جنگ‌ها و خشونت‌ها و مملو از تعصبات و تصلبات ایدئولوژیک و تصفیه‌های قومی است، واقعیتی که مناسبات اقوام را با دنیایی از بی‌اعتمادی، انعطاف‌ناپذیری، تصلب، تعارض و ناخویشتن داری همراه ساخته است. در فرهنگ برساخته‌ای قومی، اقوام دیگر، به عنوان «غیر» و «دیگری» و محور شر و بدی بازنمایی می‌شوند و هدف از چنین «بازنمایی‌ها» و «دیگرسازی‌ها» معمولاً تحقیر، ایجاد نفرت و جداسازی میان اقوام و فرهنگ‌ها است. این «دیگرسازی» در فرهنگ سیاسی حاکم بر افغانستان، شیوه‌ای بود که قوم «مسلط» برای دسته‌بندی اقوام و گروه‌های فرهنگی «حاشیه‌ای» انجام می‌داد تا هویتی را برای آنان برسازند و شناختی را از آن‌ها به عنوان «دیگری» سازماندهی کنند. این درحالی بود که هویت «برساخته» اغلب با هویت «واقعی» آنان هیچ ارتباط و تناسبی نداشت. به عبارت روشن‌تر، «دیگرسازی» فرایندی بود که در آن به دلیل وجود تفاوت‌های نسبتاً کوچک و یا نه چندان مهم، «افراد»، «جریان‌ها» یا «گروه‌های قومی» تبدیل به «دیگری» می‌شد و از طریق سازوکارهای رسمی و غیررسمی، ذهنیتی منفی نسبت به آن‌ها ایجاد می‌گردید. در واقع در دیگرسازی، «ما» و «دیگری» در مقابل همدیگر قرار می‌گیرند که نوعی گرایش به متفاوت دانستن گروه‌های قومی مسلط و گروه‌های قومی حاشیه‌ای را نشان می‌دهد و در بطن خود، مفاهیمی چون «برتر» یا «بهتر» بودن گروه‌های مسلط و در مقابل «فروتر» بودن گروه‌های حاشیه‌ای را به همراه دارد.

در رویکرد مفهوم‌شناختی، «دیگرسازی» را می‌توان «فرایند تقلیل‌گرایانه خامی تعریف کرد که هویت برترخیالی را به خود و هویت ترس آفرین یادون پایه خیالی را به دیگری منتسب می‌کند و هدف از آن، تقویت و تشدید تفاوت و فاصله میان خود و دیگری به منظور از میان بردن هرگونه فرصت برای دیگری در بیان کردن خود، و در واقع، مغلوب کردن دیگری درون گفتمان قومی است.» (عاملی، ۱۳۹۵: ۱۹۲-۱۹۳) در چنین فرهنگی بود که گروه قومی مسلط، خود را یک «استثنا» و «متمایز» از بقیه تصویر و تصور می‌کرد و حقوق و جایگاه استثنایی برای خویش قائل می‌شد. اقدامات خشن و سرکوب‌های فاجعه‌بار خود را

نوعی «حق» و «فعل اخلاقی» دانسته، در قالب برساخته‌ای «ملت‌سازی» توجیه و حتی تقدیس می‌کرد.

وجود این واقعیت در فضای فرهنگی حاکم بر مناسبات میان اقوام، دلیل بر این است که زیربنای تخاصمات و تنازعات سیاسی در افغانستان معاصر، خصوصاً در دوران مجاهدین، فضای فرهنگی حاکم بر مناسبات اقوام و مناسبات سیاسی است، نه روبنای اختلاف میان چند قومندان یا حزب سیاسی، زیرا میان الگوهای فرهنگی غالب در یک جامعه از یکسو، و شکل و کارکرد نظام سیاسی و رفتارهای سیاسی از سوی دیگر، رابطه‌ای آشکار وجود دارد. اساساً سیاست و رفتارهای سیاسی ماحصل ویژگی‌های بنیادین در فرهنگ است. (محمدی، ۱۳۷۱) فرهنگ سیاسی «انحصارگرایی» و «تمامیت‌خواهی» در افغانستان که منشأ درگیری‌ها و منازعات پس از جهاد بود، دقیقاً ریشه در «عصبیت قومی»، «غیریت‌سازی» های فرهنگی و فرهنگ «غیریت‌ساز در طول دهه‌ها و سده‌ها داشت. در واقع، فرهنگ سیاسی حاکم بر مناسبات قدرت به شدت از دیگری‌سازی‌های خصمانه، رنگ و تأثیر پذیرفته بود. فرهنگ سیاسی، در برگزیده مجموعه‌ای از نگرش‌ها، ایستارها و جهت‌گیری‌های یک ملت نسبت به نظام سیاسی، نخبگان و قدرت سیاسی است (محمدی، ۱۳۷۱) و در شکل دادن به ساختار نظام‌های سیاسی و در نگرش مردم نسبت به سیاست‌های دولت، مبنای مشروعیت، آزادی، و حقوق شهروندی عاملی تأثیرگذار و محوری است. بنابراین، از طریق شناخت و توجه به ویژگی‌های فرهنگ سیاسی هر جامعه و عوامل مؤثر بر آن، افزون بر فهم ماهیت بسیاری از تحولات سیاسی آن جامعه می‌توان رفتارهای سیاسی نخبگان سیاست را شناخت. (پناهی و کردی، ۱۳۸۹) و از اندیشه‌های سیاسی که تحت تسلط چنین فرهنگی شکل گرفته است، پرده افکند و روشن ساخت که این اندیشه‌ها در توافق و همراهی با فرهنگ سیاسی رایج و حاکم بوده است یا تقابل، به این معنا که اندیشه‌ورزی‌های نخبگان سیاسی در مسیر حفظ و نگه‌داری فرهنگ سیاسی حاکم بوده است و یا به دنبال ایجاد تغییر و تحول در فرهنگ سیاسی و یا این‌که در سطح بالاتر، خلق یک فرهنگ سیاسی متناسب با واقعیت‌های کشور و جهان امروز اساس اندیشه‌ورزی‌ها بوده است. حال سؤال این است که رهبر

شهید در موضوع دولت‌سازی چگونه می‌اندیشید؟! اندیشه او در این موضوع چه نسبت یا تناسبی با فرهنگ سیاسی حاکم داشت؟

جهت ارائه پاسخ به سؤالات مذکور، ضرورت دارد تصویری از «ماهیت دولت»، «مفهوم دولت‌سازی»، «منشأ دولت» و «نقش فرهنگ سیاسی بر دولت‌سازی» داشته باشیم.

۲. ماهیت و چیستی دولت

با این‌که دولت از پایدارترین نهادهای زندگی اجتماعی و شاید مهم‌ترین آن‌ها به شمار می‌آید؛ اما موضع چندان روشنی درباره ماهیت یا چیستی آن وجود ندارد. این در حالی است که دولت از پایدارترین هستی‌های زندگی اجتماعی و از تأثیرگذارترین نهادهای تاریخی به شمار می‌آید. دولت خواه ناخواه وجود دارد و زندگی اجتماعی ما را کم و بیش و به اشکال مختلف تحت تأثیر قرار می‌دهد. اقتضای چنان جایگاه مهمی، تعریفی نسبتاً روشن، موجه و معتبر از دولت است؛ فلذا دولت را باید تعریف کرد، هرچند این تعریف به دلیل هستی بسیار پیچیده دولت، مبهم و بسیار دشوار باشد. (گل محمدی ۱۳۹۴) به هر حال، پاسخ به سؤال از چیستی دولت، بستگی به ربط مفهومی دولت با مفاهیم مثل «حاکمیت»، «حکومت»، «جامعه»، «اجتماع» و «عامه مردم» دارد، به این معنا که بسته به نوع روابطی که میان این مفاهیم فرض شده است، تعاریف و دیدگاه‌های مختلفی راجع به دولت شکل گرفته است. (شجاعی زند ۱۳۷۶، ۴۳)

در گفت‌وگوهای عمومی، مفهوم دولت را در معناهای گوناگون به کار می‌برند. بسیاری از نویسندگان، مفاهیم «دولت» و «حکومت» را به یک معنا استعمال می‌کنند. (وینسنت ۱۳۷۶، ۵۶) به عبارتی، در پاره‌ای از تعاریف، دولت مترادف با حکومت و در برخی تعاریف، صفت مشخص‌کننده و یکی از عناصر آن بیان شده است. (عالم ۱۳۸۴، ۱۳۶) از نقطه نظر حقوقی دولت، واحدی است که ویژگی‌های جمعیت، حکومت، سرزمین و حاکمیت را داشته باشد. (همان)

دولت عالی‌ترین مظهر رابطه قدرت و حاکمیتی است که در همه جوامع وجود داشته است. اگر مفهوم دولت را به معنای گسترده‌تر از نهادهای اجرایی حکومت به کار ببریم، مهم‌ترین وجه حاکمیت دولت، قانون‌گذاری و اجرای قوانین در جامعه

است. در این حالت، دولت، مجموعه نهادهای لازم برای اجرایی حاکمیت و اخذ تصمیم و سیاست است. بدین سان دولت مفهومی انتزاعی و غیرشخصی است که به گفته ماکس وبر «انحصار کاربرد مشروع قدرت» را در سرزمین خاصی در اختیار دارد. (عالم و پورپاشاکاسین، ۱۳۹۶)

برای به دست آوردن معنا و مفهوم دولت، می‌توان آن را به «دولت خاص» و «دولت عام» تقسیم کرد. دولت به معنای خاص در زبان عامه‌ی مردم، عبارت از «هیأت دولت»، «کابینه» یا «تشکیلات و اداره‌های دولتی» است؛ اما مفهوم دولت در علم سیاست و روابط بین‌الملل، بسیار فراتر از این معنا است. از این منظر، دولت بزرگ‌ترین سازمان‌بندی گروه انسانی و عالی‌ترین تجلی قدرت است که قدرت سیاسی در آن به جریان می‌افتد. در نزد علمای علم سیاست، دولت عبارت است از: «عده‌ای از مردم که در سرزمین مشخص به‌طور دائم اسکان دارند و دارای حکومتی هستند که به وضع و اجرای قانون اقدام می‌کنند و از حاکمیتی برخوردارند که به صورت روح حاکم و قدرت عالی آن‌ها را از تعرضات داخلی و خارجی مصون می‌دارد. (جمالی ۱۳۸۰، ۲۳۶) بنابراین، دولت از چهار عنصر تشکیل شده است: مردم، سرزمین، حکومت، و حاکمیت. روی هم رفته دولت در ادبیات سیاسی به سه معنا به کار رفته است:

۱. کشور؛ کشور متشکل از چهار مؤلفه سرزمین، مردم، حکومت و حاکمیت است.
۲. هیأت دولت؛ منظور از آن قوه مجریه حکومت (کابینه) است.
۳. حکومت؛ دولت به این معنا، هر سه قوه قضائیه، مجریه و مقننه را شامل می‌شود. (شفیعی ۱۳۸۳) بنابراین، منظور از «دولت» در مبحث «دولت‌سازی»، «حکومت» است که شامل هر سه قوه می‌شود و «دولت‌سازی» حکایت از ساختن دولت به شیوه‌ای خاص دارد و به معنای ایجاد و تقویت نهادهای لازم برای حمایت بلند مدت از توسعه سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در هر سه قوه مقننه، قضائیه و مجریه به شکل خاص است.

۳. دولت محصول قرارداد اجتماعی و ابزاری برای تأمین اهداف

معمولاً، گروه‌ها و جریان‌های ساکن در یک سرزمین و محدوده مشخص به نام کشور، اقدام به تشکیل دولت جهت تأمین اهداف خود می‌کنند؛ از این رو، دولت نتیجه قرارداد اجتماعی و برای تأمین نظم و امنیت در یک محدوده خاص و حاصل توافق بین افراد یک کشور است. دولت چیزی را تأمین می‌کند که طبیعت تأمین نکرده است و آن صلح، امنیت و آزادی است. به عبارت دیگر، دولت محصول عمل ارادی انسان و ابزاری است که انسان‌ها برای رسیدن به اهداف خاصی آن را ساخته‌اند. بنابراین، دولت، اولاً، بازتابی است از خواسته‌های ساکنان یک کشور که با توجه به نیازها و مشکلاتی فراروی خویش آن را ساخته‌اند و باید در مسیر تأمین اهداف و رفع مشکلات کشور و مردمی باشد که آن را به وجود آورده‌اند. ثانیاً، دولت محصول مجموعه‌ای از فرایندهای پیچیده اجتماعی است که یک مسیر طبیعی را طی کرده است و کارکرد ویژه آن تقلیل منازعه و کشمکش میان بخش‌های مختلف جامعه است (بیلیس و اسمیت ۱۳۸۳: ۵۸۳)

۴. نقش فرهنگ سیاسی بر دولت‌سازی

فرهنگ سیاسی حاکم بر یک کشور از این جهت که در شکل‌دهی و سمت و سودادن به رفتارهای سیاسی تمام بخش‌های جامعه، نقش آفرین است، به طور قطع در شکل‌دهی و صورت‌بندی دولت و نظام سیاسی نیز نقش مؤثر و انکارناپذیر خواهد داشت. در کشورهای برخوردار از تکثر قومی و فرهنگی، اگر فرهنگ سیاسی بر اساس ارزش‌ها، باورها و احساسات قبیله شکل بگیرد، مسلماً، نهادها و رفتارهای سیاسی را متأثر می‌سازد، به این معنا که نهادها و ساختارهای سیاسی، همسوی با فرهنگ سیاسی مسلط و معطوف به ارزش‌ها ایستارها و احساسات قومی - قبیله‌ای ساخت می‌یابد. طبیعی‌ترین اثر چنین میراث نهادی و فرهنگی‌ای، مقابله با تکثر و عدم پذیرش دیگران است، اساساً، نطفه فرهنگ سیاسی قومی - قبیله‌ای بر عدم پذیرش تکثر بسته می‌شود و بر اقتدار قوم و قبیله، محوریت آن‌ها و نقش انحصاری

ایدئولوژی قومی - قبیله‌ای یا ایدئولوژی خاص در شکل‌دهی قدرت و سیاست تأکید و اصرار دارد. فرهنگ سیاسی حاکم بر افغانستان، چنین سرشت و ماهیتی داشت، یعنی مبتنی بر ایدئولوژی قومی - قبیله‌ای و یا متکی بر ایدئولوژی خاص بود. در این سرزمین، حتی «دین»، «خدا»، «جهاد» و مفاهیم مقدس از این قبیل، تبدیل به ابزاری برای تکمیل دایره انحصار و ترویج فرهنگ سیاسی انحصاری گردید. باز تولید ایدئولوژی قومی و تمامیت‌خواهی در دوران مجاهدین، همان چیزی بود که بحران را تشدید و اختلافات را تعمیق کرد. بدون هیچ تردیدی، جنگ‌های داخلی و نزاع‌های گسترده قومی - هویتی در کشور پس از پیروزی مجاهدین، فراورده بازتولید ایدئولوژی قومی، انحصار و تمامیت‌خواهی گروه‌های مجاهد است. در چنین فضایی، اساساً انتظار ظهور و بروز اندیشه‌های که بر عدالت و تأمین حقوق همه اقوام و فرهنگ‌ها تأکید کند و بر دولت‌سازی بر اساس عدالت، برابری و مشارکت همه اقوام اصرار ورزد، وجود ندارد. اگر چنین اندیشه‌های وجود یابد، در برابرش مقاومت صورت می‌گیرد و تلاش می‌گردد این نوع اندیشه‌ها در نطفه خفه شود.

۵. جایگاه رهبر شهید در تولید اندیشه جدید در الگوی حکومت

رهبر شهید، همانگونه که از تاریخ و جامعه چند قومی افغانستان، شناخت گسترده و بصیرت‌های عمیق داشت، از چالش‌ها و معضلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که روابط اقوام و قبایل افغانستانی را تحت تأثیر قرار می‌داد و در نوع مناسبات مردم و حکومت (دولت) نقش آفرین بود، نیز به خوبی آگاه بود. تلاش می‌کرد برای هر مشکلی راه‌حل مناسب ارائه کند. در واقع، آگاهی‌ها و بصیرت‌های گسترده و عمیق او از گذشته و حال کشور، تفکر و اندیشه‌اش را به آینده معطوف ساخته بود، از همین رو، بحرانی‌ترین شرایط نمی‌توانست او را از فکر آینده کشور منصرف سازد. رهبر شهید در گرما گرم جنگ‌ها و در شرایطی که چرخه اهریمنانه خشونت‌های قومی و ایدئولوژیکی تمام کشور را فرا گرفته بود و احزاب جهادی به چیزی جز به دست آوردن قدرت بیشتر و موقعیت برتر، نمی‌اندیشید، در جست‌وجوی راهکارهای علمی و عملی،

برای حل بحران افغانستان بود و به ساختن دولتی می‌اندیشید که بر پایه عدالت و مشارکت برابر مردم استوار باشد و با تأمین حقوق اقوام کشور، سربلندی و پیشرفت برای کشور و مردم را به ارمغان آورد. نکته مهم در اندیشه سیاسی رهبر شهید: «پایه‌گذاری شالوده یک نگاه جدید بر مبنای مفاهیم نو در الگوی حکومت‌داری و دولت‌سازی است» (عارفی ۱۳۸۹) که می‌تواند زیربنای نظام مردم‌سالار و عدالت‌محور در افغانستان را شکل دهد و تصویر معقول از دموکراسی در جامعه چند قومی افغانستان را به نمایش بگذارد. در نظر او «انعطاف‌ناپذیری» و «انحصارگرایی»، نوعی قلدوری و ضد علم و فرهنگ بود که نتیجه‌ای جز بی‌ثباتی و تداوم روابط خصمانه ندارد و با آن به شدت مخالفت و مقابله می‌کرد: «ما معتقدیم که دنیای تنگ‌نظری و جهل بسته است و میدان ندارد، امیدوار هستیم که در افغانستان قهرمان و سربلند، هم منطق دانش و فرهنگ جای تنگ‌نظری، قلدوری و بی‌ثباتی را بگیرد.» (جاوید بی‌تا، ۲۰۳)

۶. روند انتقال سیاسی در دوران مجاهدین و خواسته‌های رهبر شهید

در فرصت انتقال سیاسی که پس از پیروزی مجاهدین ایجاد گردید، احزابی مانند حزب وحدت به رهبری رهبر شهید به دنبال تعریف جدید از ساخت قدرت و سیاست و ایجاد تعادل در سهم گروه‌های مختلف قومی سیاسی در حکومت مرکزی بودند: «ما حقوق ملیت‌های محروم را می‌خواهیم و از آن دفاع می‌کنیم؛ اما هیچ‌گاه معتقد به اتخاذ شیوه‌های قهرآمیز و توسل به جنگ برای تأمین آن نبوده‌ایم و بعد از این نیز نخواهیم بود؛ ولی هرگاه بر ما تجاوز شود و دیگران بخواهند مواضع انحصارطلبانه‌شان را بر ما تحمیل کنند آماده دفاع از مردم خود هستیم.» (غفار لعلی ۱۳۷۳، ۶۹) حضور مسلط و تعریف شده یک قومیت در قدرت و نقش انحصاری آن در شکل‌دهی قدرت و سیاست را نمی‌پذیرفتند؛ زیرا تجربه تاریخی نشان از سرکوب شدید گروه‌های سیاسی و قومی و ایجاد فضای وحشت و ترور در نتیجه انحصار داشت. چنین چیزی، پس از پیروزی مجاهدین و نقش آفرینی همه اقوام در این پیروزی، اصلاً قابل قبول و معقول نبود و با توجه به تغییرات منطقه‌ای

و بین‌المللی و شرایط حاکم بر کشور، انتظار می‌رفت که روند انتقال سیاسی، به بازتعریف نقش گروه‌های قومی سیاسی در ساختار قدرت انجامد و از این طریق تعادل و تناسب میان گروه‌های قومی و سیاسی حفظ گردد. این مطالبات و انتظارات، همانطور که می‌توانست زمینه را برای دولت‌سازی و ملت‌سازی فراهم سازد و فرصتی برای همبستگی اجتماعی و ثبات سیاسی در کشور باشد، با توجه به فرهنگ سیاسی حاکم بر کشور، می‌توانست یکی از چالش‌های جدی در روند دولت‌سازی و به تبع آن ملت‌سازی، باشد؛ زیرا هرگونه عدم توافق و بن‌بست سیاسی منجر به تشدید گسست میان اقوام و مذاهب و توسعه خشونت‌های قومی نژادی می‌شد، که چنین هم‌شد. از سوی دیگر، در فرصت پیش آمده برای انتقال سیاسی، باید روابط منطقه‌ای و بین‌المللی افغانستان باز تعریف می‌شد تا کشورها و قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی از عدم تهدید منافع خویش مطمئن می‌شدند. ویژگی‌های ژئوپولوتیکی و ژئواستراتژیکی افغانستان به علاوه ساخت مذهبی و فرهنگی و منابع انسانی آن، به گونه‌ای است که هیچ یک از کشورهای منطقه و قدرت‌های بین‌المللی نمی‌تواند این کشور را در معادلات سیاسی، امنیتی و اقتصادی منطقه نادیده بگیرند؛ به همین جهت، هرکدام از قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی در تلاش بود برای محافظت از منافع و مطامع خود، ساخت مورد نظر خویش از قدرت و سیاست در افغانستان را بسازد. بدین منظور، هرکدام قوم، مذهب یا جریان سیاسی خاص را حمایت و پشتیبانی می‌کرد. این آن چیزی بود که تنش‌ها و اختلافات میان گروه‌های قومی - مذهبی در کشور را مضاعف می‌ساخت. اتفاقاً در سه دولتی که از سوی جریان‌های سیاسی پیشاور نشین تشکیل شد، نقش پاکستان بسیار آشکار و برجسته بود و در این سه دولت، برای احزاب دیگر، زنان و گروه‌های شیعی هیچ سهم و حقی منظور نشده بود.

کشورهای منطقه و قدرت‌های بین‌المللی در ایجاد گسست در روابط اقوام و جریان‌های سیاسی نقش اساسی داشت و این نقش مداخله‌جویانه و به شدت مخرب و منفی بود؛ از همین رو، رهبر شهید در برابر مداخلات‌شان حساسیت نشان می‌دهد و به صراحت موضع می‌گیرد: «ما به هیچ‌کسی اجازه

نمی‌دهیم که در تصمیم‌گیری‌های ما، در جنگ ما یا صلح ما دخالت نماید.» (غفار لعلی ۱۳۷۳، ۲۴)

۷. دولت و دولت‌سازی در اندیشه رهبر شهید

رهبر شهید از دولتی سخن می‌گوید که بر پایه مشارکت برابر همه اقوام ساکن در کشور ساخت یافته باشد و چنین دولتی را اصلی‌ترین ضرورت افغانستان نوین می‌داند: «در حکومتی که تشکیل می‌شود باید همه سهم باشند و هر ملیتی طبق نفوس‌شان به همان اندازه که هستند در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مربوط به کشور شرکت داده شوند.» (غفار لعلی ۱۳۷۳، ۱۲۴) روند دولت‌سازی در افغانستان تحت تأثیر مؤلفه‌های مختلف اجتماعی، سیاسی قرار داشت. پس از پیروزی مجاهدین به جهت درگیری‌های قومی و قومی‌شدن جنگ، دولت‌سازی به صراحت با نشانه‌هایی از چالش‌های ایدئولوژیکی، قومی و هویتی روبه‌رو شد. بحران سیاسی افغانستان شرایطی را تولید کرد که تضاد سیاسی و برخورد‌های نظامی میان گروه‌های مختلف فرهنگی، قومی و سیاسی را، اجتناب‌ناپذیر ساخت. در محیطی که تضادهای قومی، هویتی و مذهبی وجود دارد، بسته به شدت و قلمرو تضادها، دولت‌سازی با چالش و دشواری روبه‌رو می‌شود. به همین دلیل روابط جدید دولت‌سازی در کشور بدون توجه به سازوکارهای کنترل قالب‌های احساسی و قومیتی امکان‌پذیر نبود. در این وضعیت، دولت‌سازی با مشارکت عادلانه همه اقوام و به تناسب نفوس و حضور اقوام، می‌توانست از جمله سازوکارهای اساسی و لازم برای کنترل تضادهای قومی و گامی برای کنترل بحران سیاسی و ایجاد ثبات سیاسی باشد. در واقع، ساختن چنین دولتی در آن اوضاع و احوال و در کشوری با شرایط و وضعیت افغانستان، عملی‌ترین و بهترین طرح برای توزیع قدرت و مشارکت سیاسی و در نتیجه ایجاد ثبات سیاسی در کشور بود.

۸. دولت‌سازی بر پایه عدالت و مشارکت برابر مردم

دولت در اندیشه سیاسی رهبر شهید بر دو پایه «عدالت» و «مردم» استوار شده است. در این نگرش، عدالت از یکسو، بنیاد و اساس رفتار حکومت با شهروندان را شکل می‌دهد و از

سوی دیگر، دو عنصر «عدالت» و «مردم» خاستگاه مشروعیت دولت را بازتاب می‌دهد، به این معنا که اگر دولت بر پایه‌های عدالت و مشارکت برابر مردم استوار نشده باشد اساساً، مشروعیت ندارد. نکته مهم در اندیشه رهبر شهید پایه‌گذاری شالوده یک نظریه جدید بر مبنای مفاهیم نو در الگوی حکومت است که می‌تواند زیربنای نظام مردم‌سالار و عدالت‌محور در افغانستان را شکل دهد. (عارفی ۱۳۸۹) ساخت دولت با این پایه‌ها در واقع معقول‌ترین شیوه دموکراتیزه شدن در جامعه چند قومی افغانستان است. عدالت به عنوان یک اصل هیچگاه نتوانست در ساختار فکری نظام سیاسی افغانستان، به ویژه دولت مجاهدین نفوذ کند. چنان‌که مردمی بودن نظام سیاسی با توجه به انحصارگرایی قومی و گرایش‌های ناسیونالیستی، هیچ‌گاه تحقق نیافت و متناسب با یک نظام سیاسی مردم‌سالار مورد توجه قرار نگرفت.

الف. عدالت

در نگرش رهبر شهید به دولت و دولت‌سازی، «عدالت» یک عنصر بنیادی است: «هدف ما تشکیل یک حکومت اسلامی، مردمی، فراگیر و مبتنی بر عدالت اجتماعی در افغانستان است ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیه مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند.» (غفار لعلی ۱۳۷۳، ۶۸)

عدالت در این نگرش، منحصر به حوزه سیاسی نیست؛ بلکه حوزه بسیار وسیع دارد و تمام ابعاد حیات جمعی را در برمی‌گیرد:

۱. عدالت سیاسی؛ مشارکت برابر همه اقوام و فرهنگ‌ها در دولت؛

۲. عدالت اجتماعی؛ بهره‌مندی برابر و به دور از تبعیض

شهروندان از حقوق شهروندی و منابع عمومی؛

۳. عدالت فرهنگی؛ برگزاری آزادانه مراسم مذهبی و به رسمیت شناخته شدن مذهب جعفری در کنار مذهب حنفی؛

۴. عدالت اداری؛ تعدیل تقسیمات اداری به تناسب توزیع جمعیت در گسترده جغرافیایی کشور. (عارفی ۱۳۸۹)

سخن معروف رهبر شهید که گفت: «ما عاشق قیافه کسی نیستیم، سه چیز در این مملکت در آینده می‌خواهیم: یکی رسمیت مذهب ما، دیگر این که تشکیلات گذشته ظالمانه بوده و باید تغییر کند. سوم این که شیعه در تصمیم‌گیری شریک باشد.» (جاوید بی‌تا، ۱۰۳-۱۰۴) نشان از گستردگی عدالت در اندیشه رهبر شهید دارد.

ب. مردم

بدون هیچ تردیدی، رهبر شهید از بزرگ‌ترین طراحان «دولت مردم‌سالار» و «عدالت‌محور» در دهه ۱۳۷۰ است. او می‌گوید: «هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم، ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان (پشتون) است، ایماق است و دیگر اقوام هستند همه آن‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق‌شان برسند و هرکس درباره سرنوشت خودش تصمیم بگیرد، این حرف ما است. اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد، دیگران را نفی بکند، این فاشیستی است، این خلاف رسوم بین‌المللی است.» (جاوید بی‌تا، ۶۶) و تصریح می‌کند: «ما سیستم انحصار را به هر شکل و شیوه آن رد می‌کنیم و طرفدار شرکت کلیه مردم افغانستان اعم از زن، مرد، پیر، جوان و... برای تعیین سرنوشت سیاسی‌شان هستیم.» (ضیایی ۱۳۸۸، ۳۲) رهبر شهید اشتراک اقوام و هویت مختلف در حکومت را یک حق طبیعی برای افراد جامعه می‌داند، نه حق وضعی و براساس قرارداد اجتماعی: «حق طبیعی همه مردم و ملیت‌ها است که در سرنوشت آینده‌شان سهیم باشند.» (غفار لعلی ۱۳۷۳، ۱۲۰) اگر اشتراک در حکومت حق طبیعی باشد، پیروزی و شکست نظامی نمی‌تواند باعث اثبات و یا سلب حقوق سیاسی و مدنی شهروندان و ملیت‌ها گردد. (عارفی ۱۳۸۹)

۹. ساختار دولت در اندیشه رهبر شهید

ساختار دولت در نظر رهبر شهید، اساساً ابزاری برای تأمین «عدالت» و «مردم‌سالاری» است. او از دو نوع ساختار برای دولت که در نظرش تأمین‌کننده عدالت و مردم‌سالاری است، سخن گفته است:

۱. ساختار فدرالی

رهبر شهید در سال ۱۳۷۱ طرح سیستم فدرالی را برای اداره سیاسی کشور پیشنهاد کرد: «ما سیستم فدرالی را که در آن حقوق همه مردم افغانستان رعایت شده و سیستم انحصاری قدرت را در هم می‌شکند، مناسب‌ترین ساختار سیاسی برای آینده سیاسی افغانستان می‌دانیم» (غفار لعلی ۱۳۷۳، ۱۱۳) این سیستم به دلیل اعطای حق خودمختاری نسبی به اقوام در ایالات، می‌توانست حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی ملیت‌ها را تأمین کند. اقوام و ملیت‌ها می‌توانستند در این ساختار سیاسی در جهت احیای هویت و تقویت پلورالیسم فرهنگی و حقوقی که از مطالبات اساسی رهبر شهید بود، آزادانه فعالیت کنند. از این جهت فدرالیسم مناسب‌ترین ساختار در جامعه چند قومی افغانستان تلقی می‌شد. رهبر شهید معتقد بود: «در سیستم فدرالی حقوق ملیت‌ها بهتر تأمین خواهد شد وحدت ملی نیز به صورت اصولی تحقق خواهد یافت.» (غفار لعلی ۱۳۷۳، ۶۹)

۲. ساختار تسهیمی و متمرکز

ساختار دیگری که رهبر شهید از آن نام می‌برد ساختار تسهیمی و متمرکز است. رهبر شهید بر اصلاحات لازم در مکانیسم توزیع قدرت، شیوه مشارکت ملیت‌ها و ساختار اداری دولت، اصرار داشت و با توجه به طرحی که برای اصلاحات داشت، ساختار تسهیمی و متمرکز را مطرح کرد. در این ساختار قوه‌های سه‌گانه به صورت مستقل و براساس اصول جمهوریت منظور شده بود؛ اما قدرت میان گروه‌های سیاسی قومی به تناسب حضور و نفوس‌شان تقسیم می‌شد. (غفار لعلی ۱۳۷۳، ۱۳۴) نگرشی که به طور مشخص می‌توان آن را به رهبر شهید نسبت داد، نگرش «دولت چند قومی» است. با توجه به این مبنا، ساختار مبتنی بر مذهب و نژاد خاص که منجر به استبداد مذهبی و قومی می‌شود و نظام سیاسی ایدئولوژیک را رقم می‌زند، از دیدگاه رهبر شهید، مردود شناخته می‌شود او می‌گوید: «ما معتقدیم حکومت آینده نباید روی مذهب و نژاد به وجود بیاید. در حکومت آینده همه به حقوق خود برسند و ما معیار نفوس را که یک معیار بین‌المللی است معتبر می‌دانیم.» (همان)

”

«هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم، ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان (پشتون) است، ایماق است و دیگر اقوام هستند همه آن‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق‌شان برسند و هرکس درباره سرنوشت خودش تصمیم بگیرد، این حرف ما است. اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد، دیگران را نفی بکند، این فاشیستی است، این خلاف رسوم بین‌المللی است.»

“

و برای ایجاد ثبات در کشورهای چند پارچه از نظر قومی مذهبی و جلوگیری از استبداد اکثریت عملی‌ترین و بهترین ساختار است.

۱۰. سازگاری و تناسب دموکراسی چند قومی و ساختار تسهیمی با شرایط افغانستان

در این‌که در دوره معاصر دموکراسی به عنوان نظام سیاسی بلامنزاع در سراسر جهان در حال گسترش است شکی نیست. واقعیت این است که ایدئولوژی دموکراسی به عنوان ایدئولوژی ایده‌آل حکومت‌گری در عرصه جهانی یکه تاز است؛ اما در افغانستان چند پاره و درگیر جنگ به دلیل محدودیت‌های که وجود داشت دموکراسی به معنای حکومت اکثریت، نمی‌توانست عدالت را تأمین و صلح را تضمین کند:

۱. دموکراسی نظام سیاسی است که بر پایه «رقابت» استوار شده است، در مناسبات سیاسی‌ای که «فرهنگ انحصار» رفتارها و مواضع سیاسی را شکل می‌دهد و ذهن و ضمیر نخبگان سیاسی را در اختیار دارد، رقابت امکان وقوع ندارد. چنین فرهنگی اساساً رقابت‌های سیاسی را برنمی‌تابد و امری ناپسند تلقی می‌شود؛ زیرا قدرت و حکومت حق انحصاری قوم و قبیله دیده می‌شود و سخن از رقابت برای تصاحب قدرت، دست‌درازی به حق تلقی می‌شود و هزینه‌های سنگین را موجب می‌گردد.

۲. در کشورهای درگیر جنگ و چند پاره از نظر قومی فرهنگی، به ویژه اگر جنگ‌ها قومی و قبیله‌ای باشد، به دلیل نفرت‌ها و بدگمانی‌های که جنگ تولید می‌کند، زمینه رقابت میان اقوام و قبایل فراهم نیست؛ زیرا رقابت، ممکن است همکاری‌ها و همسویی

رهبر شهید ساختار چند قومی را مطرح ساخت و از این ساختار که معمولاً با شیوه‌های دموکراتیک انجام می‌شود، حمایت می‌کرد. شورای هماهنگی برای پیاده ساختن این ساختار شکل گرفت. قرار این بود که چهار گروه قومی اصلی کشور به تناسب جمعیت خود، ساختار را شکل دهد و در قدرت مشارکت پیدا می‌کند: «در افغانستان ملیت‌ها و نژادهایی وجود دارد که هیچ کدام دارای اکثریت نمی‌باشند؛ ولی در مجموع چهار تا قوم عمده وجود دارد هزاره، پشتون، تاجیک و ازبک که مانیز به عنوان یکی از اقوام عمده کشور روی تعداد نفوس باید در دولت آینده و تصمیم‌گیری‌ها نقش داشته باشیم.» اما این بدان معنا نبود که بقیه اقوام در قدرت شرکت نداشته باشد: «هر ملیتی به تناسب واقعیت وجودی و حضور خود در این کشور در سرنوشت سیاسی خود سهیم باشند» (غفاری لعلی ۱۳۷۳، ۲۵-۲۶) در این ساختار سیاسی، چنان‌که در سخنان رهبر شهید انعکاس یافته است، بر «مشارکت» و «برابری» به عنوان دو امر به هم پیوسته تأکید می‌شود: «ما حقوق ملیت‌ها را می‌خواهیم. حقوق ملیت‌ها به معنی برابری و برادری ملیت‌ها است.» (همان: ۲۱۳) و علت این تأکید این است که بدون برابری، مشارکت کامل امکان وقوع ندارد. باید شرایط و زمینه‌های برابر برای همه‌ی افراد ایجاد شود تا بتوانند به صورت مساوی در تصمیم‌گیری‌ها مشارکت کنند و از منابع عمومی بهره‌مند شوند. برابری، آزادی و عدالت از اصول و بنیان‌های این ساختار سیاسی است. به طور کلی، ساختار سیاسی تسهیمی بر محور سازش، تفاهم، مشارکت و همکاری اقوام مختلف در یک ساختار فراگیر سیاسی، اجتماعی و اقتصادی شکل می‌گیرد

میان اقوام، مذاهب و قبایل را با دشواری مواجه سازد و با تعمیق شکاف‌های قومی، مذهبی و زبانی، امکان صلح را تقلیل دهد و مانع ایجاد یک نظام باثبات گردد.

۳. از همه مهم‌تر، دموکراسی به معنای «حکومت اکثریت» در کشورهای چند قومی، نمی‌تواند عدالت اجتماعی را تضمین کند و راه مطمئن برای تأمین حقوق اقلیت‌های قومی مذهبی باشد؛ زیرا در چنین نظام سیاسی‌ای باز هم قوم برخوردار از اکثریت نسبی با امکان‌ها و راه‌های که دموکراسی به این معنا در اختیارشان قرار می‌دهد، می‌تواند سلطه‌اش را حفظ کند و مانع دست یافتن اقلیت‌ها قومی مذهبی به حقوق‌شان شود. رهبر شهید، با تفتن به این واقعیت، طرحی را برای ساختار سیاسی ارائه می‌کند که عدالت اجتماعی را نتیجه دهد و از رهگذر تأمین عدالت اجتماعی به صلح پایدار و ثبات در کشور منتهی شود، به این معنا که نظام سیاسی به نحوی ساخت یابد که به طور آشکار نتیجه و ره آوردش صلح عادلانه و تأمین حقوق تمام ملیت‌های ساکن کشور باشد.

بنابراین، طرح رهبر شهید برای ساختار نظام سیاسی نوعی تلاش برای تأمین عدالت در کشور است و به طور آشکار مقابله با انحصار، تبعیض و استبداد را در خود مستتر دارد: «در حکومتی که تشکیل می‌شود باید همه سهم باشند و هر ملیتی طبق نفوس‌شان به همان اندازه که هستند در تصمیم‌گیری‌های سیاسی مربوط به کشور شرکت داده شوند.» (غفار لعلی ۱۳۷۳، ۱۲۴)

۱۱. منبع مشروعیت نظام سیاسی در اندیشه رهبر شهید

از دیدگاه رهبر شهید، آن چیزی که مشروعیت نظام سیاسی را تأمین می‌کند عدالت است: «در زمانی که همه‌ای مردم مسلح هستند و در حکومت عدالت اجتماعی رعایت نمی‌شود و آن حکومتی که روی کار است همه‌جانبه نیست، طبیعی است که جنگ پیش می‌آید و حل ریشه جنگ‌های فعلی در تشکیل یک حکومت وسیع‌البنیاد است و در صورتی که برای مردم افغانستان حقوق عادلانه در نظر گرفته شود، جنگ به کلی خاتمه می‌یابد» (غفار لعلی ۱۳۷۳، ۲۴۹) براین اساس، نظام‌های گذشته و هم‌چنین دولت مجاهدین، به دلیل این‌که

فاقد عدالت بوده است؛ لذا مشروعیت نداشته است. به اعتقاد رهبر شهید، عدالت در جامعه افغانستان بر پایه مشارکت برابر و برادرانه قومیت‌ها با در نظر داشت اعتقادات و باورهای فرهنگی آن‌ها در ساختار دولت تحقق می‌یابد و تنها در این صورت است که تفسیر روشن از عدالت به دست می‌آید.

روی هم رفته، براساس داده‌ها و اطلاعات موجود، می‌توان مدعی شد که رهبر شهید طراح اصلی دولت چند قومی در افغانستان است. براین اساس، او نه تنها به دنبال ایجاد تغییر در فرهنگ سیاسی، بلکه به دنبال ایجاد فرهنگ سیاسی جدید و متناسب با وضعیت کشور و شرایط جهان امروز بود.

۱۲. مؤلفه‌های مهم دولت‌سازی در اندیشه رهبر شهید

در اندیشه سیاسی رهبر شهید «ثبات سیاسی» و «همبستگی اجتماعی» جایگاه منحصر به فرد دارد و به عنوان دو مؤلفه اساسی در دولت‌سازی و ملت‌سازی، مطرح است. اساساً، طرح‌های ایشان در موضوع دولت و ساختار دولت به ویژه ساختار تسهیمی و دموکراسی چند قومی، معطوف و مبتنی به این دو مؤلفه است.

الف. ثبات سیاسی

در اندیشه رهبر شهید، «دولت‌سازی» دموکراتیک بدون «ثبات سیاسی» حاصل شدنی نیست و ثبات سیاسی نیز واقعیتی است که از طریق مشارکت دموکراتیک به وجود می‌آید. بنابراین، لازم است زمینه‌های گذار از انحصارگرایی و اقتدارگرایی به سوی مشارکت سیاسی فراگیر فراهم شود: «تنها مسئله‌ای که در افغانستان باعث اختلافات و درگیری‌ها شده است انحصارطلبی‌ها و عدم پذیرش یکدیگر است.» (غفار لعلی ۱۳۷۳، ۲۲۵) و: «ریشه اصلی تمام فاجعه‌ها در کشور؛ انحصارطلبی و نادیده گرفتن حقوق دیگران است.» (ضیایی ۱۳۸۸، ۳۷) رهبر شهید برای شکل‌گیری ثبات سیاسی و رفع اختلافات و درگیری‌ها، مشارکت سیاسی فراگیر را پیشنهاد می‌کند: «ما می‌خواهیم که کلیه ملیت‌های مسلمان این سرزمین، هویت سیاسی داشته باشند و با توافق و شرکت آن‌ها

حکومت آینده کشور، سازمان دهی شود.» (ضیایی ۱۳۸۸، ۳۵)

بر مبنای چنین نگرشی، «ثبات سیاسی»، «نظم عمومی» را نتیجه می‌دهد و «نظم عمومی» به «اقتدار ساختاری» منتهی می‌شود و این سه مؤلفه، زیربنای دولت‌سازی دموکراتیک است. برای شکل‌گیری چنین دولتی، باید از سازوکارهایی بهره گرفته شود که زمینه را برای شکل‌گیری این سه مؤلفه، به وجود آورد. مشارکت مردم، مهم‌ترین سازوکار شکل‌گیری این مؤلفه‌ها است، به این معنا که تحقق چنین اهدافی بدون مشارکت مردم و همه اقوام ساکن در کشور شدنی نیست؛ لذا رهبر شهید تأکید می‌کند: «تا وقتی که حقوق ملیت‌های مسلمان کشور، تأمین نگردد، مشکل افغانستان و اختلافات سیاسی حل نمی‌گردد. این که یک حزب یا یک ملیت، سر دیگران حکومت کرده و بر آنان زور بگوید دورانش گذشته است و باید همه احزاب، این حقیقت را درک کنند که تنها با تفاهم و احترام به حقوق یکدیگر، می‌توان بحران کنونی را مهار کرده، یک حکومت مردمی و اسلامی به وجود آورد.» (ضیایی ۱۳۸۸، ۳۶)

اندک دقت و واقع‌بینی وجود داشته باشد، واقعیت‌های موجود به ما می‌آموزد که زندگی ما با زندگی تمام افراد جامعه و قوم ما ارتباط دارد و زندگی جامعه و قوم ما نیز با زندگی اقوام دیگر ساکن کشور پیوسته است، گویی زندگی تمام اقوام ساکن در کشور با رشته‌ای نامرئی به یکدیگر وابسته است.

بر این اساس، باید اقوام و فرهنگ‌های مختلف در کشور، در مسیر تعامل قرار گیرند و از انحصارطلبی که هم نادرست، هم غیراخلاقی و هم خطرناک است، دست بردارند و ضمن بازشناسی واقعیت‌های کشور که اقوام متعددی در آن وجود دارند و خودداری از برتری طلبی و تمامیت‌خواهی، روی تقویت روابط دوستانه میان اقوام و ایجاد فضای که برابری، همدلی و تفاهم در مناسبات اقوام را نتیجه دهد، متمرکز شوند. در دیدگاه رهبر شهید، دست‌یابی به ثبات سیاسی و نظم عمومی، منحصرًا از راه کنار نهادن یک‌سویگری‌ها، تمامیت‌خواهی و احترام به حقوق هم‌دیگر، امکان پذیر است، فقط با کنار نهادن انحصارطلبی‌ها است که می‌توان به ثبات سیاسی و نظم عمومی دست یافت. در این نگرش، با نوعی جامعه‌ی کلان و متکثر قومی یا به مفهوم فلسفی ترحیث‌های التفاتی

جمعی مواجه‌ایم که به شدت و حدت انحصارطلبی‌های قومی و مذهبی را نفی می‌کند و خواستار عدالت اجتماعی، تأمین حقوق اقلیت‌ها، تفاهم و پذیرش همدیگر است.

ب. انسجام اجتماعی

دولت‌سازی دموکراتیک تحت شرایط همبستگی اجتماعی، حاصل می‌شود. انسجام اجتماعی در کشورهای متکثر از نظر قومی فرهنگی، نیز مربوط به شرایطی است که زمینه برای نقش‌یابی نیروهای فرهنگی و هویتی مختلف فراهم باشد، به این معنا که هویت‌ها و فرهنگ‌های مختلف در چنین کشورهای هر کدام مطالبات خاص خود را دارند. همبستگی اجتماعی به مفهوم شکل‌گیری شرایطی است که زمینه برای هماهنگی گروه‌ها، هویت‌ها و لایه‌های اجتماعی مختلف فراهم شود. یکی از پیامدهای دولت انحصاری و ایدئولوژیک مجاهدین تشدید تعارض و تضاد میان نیروهای فرهنگی هویتی افغانستان بود. به همین دلیل امکان دولت‌سازی دموکراتیک اندک و تلاش برای ایجاد چنین دولتی با چالش‌های جدی مواجه بود. رهبر شهید برای توفیق در دولت‌سازی دموکراتیک، همبستگی اجتماعی و همکاری‌های فراگیر میان اقوام را پیشنهاد می‌کند: «هیچ نژادی را نمی‌خواهیم نفی کنیم، ترکمن است، هزاره است، تاجیک است، افغان (پشتون) است، ایماق است و دیگر اقوام هستند همه آن‌ها بیایند در این مملکت برادروار زندگی کنند و هرکس به حقوق‌شان برسند و هرکس درباره سرنوشت خودش تصمیم بگیرد، این حرف ما است. اگر کسی بیاید و نژاد خود را حاکم بسازد، دیگران را نفی بکند، این فاشیستی است، این خلاف رسوم بین‌المللی است.» (جاوید بی‌تا، ۶۶)

هویت‌ها و فرهنگ‌های مختلف در کشورهای چند قومی هر کدام مطالبات خاص خود را دارند. همبستگی اجتماعی به مفهوم شکل‌گیری شرایطی است که زمینه برای هماهنگی گروه‌ها، هویت‌ها و لایه‌های اجتماعی مختلف فراهم شود. رابطه همبستگی اجتماعی و دولت‌سازی دموکراتیک در کشور را بر اساس چگونگی ارتباط ساخت سیاسی، نهادهای اجتماعی و نهادهای قدرت می‌توان تبیین کرد. روشن بود که دولت‌سازی در افغانستان نیازمند همبستگی اجتماعی و همکاری‌های

”

در اندیشه رهبر شهید، اصلی‌ترین ضرورت افغانستان نوین، نظام سیاسی و دولتی است که بر پایه مشارکت برابر همه اقوام کشور ساخت و سامان یافته باشد. در نظر او چنین دولتی در صورتی تحقق می‌یابد که روی دو پایه عدالت (اعم از عدالت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اداری) و مردم استوار شده باشد.

“

فراگیر میان اقوام تأثیر گذار است. پس از دهه‌ها حکومت‌های غیردموکراتیک و استبدادی که از طریق یک گروه یا قوم اداره می‌شد و به حکومت‌های توتالیتر و اقتدارگرای انحصاری انجامیده بود، انتظار می‌رفت همه گروه‌های قومی و سیاسی به این نتیجه برسند که افغانستان نباید توسط یک گروه قومی یا حزب واحد اداره شود؛ اما متأسفانه چنین نشد و گروه‌های مجاهدین هرکدام تلاش داشتند قدرت را به شکل انحصاری تصاحب کنند. روشن است که با شکست روند دولت‌سازی دموکراتیک در کشوری متکثر از نظر قومی و مذهبی و تشدید تضادهای هویتی، ایدئولوژیک و فرهنگی، شرایط برای ظهور نیروهایی به وجود می‌آید که زمینه‌های دولت‌سازی دموکراتیک را ویران می‌کند. طالبان در افغانستان چنین نیروی بود.

۱۳. تغییر ساخت اجتماعی و

بنیاد نهادن فرهنگ سیاسی

جدید هدف راهبردی رهبر شهید

به عنوان نکته پایانی باید متذکر شد که هدف راهبردی رهبر شهید از ارائه چنین طرحی برای نظام سیاسی، تغییر در ساخت اجتماعی بود. حاکمیت‌های انحصاری قبیله‌ای در کشور برای تحکیم پایه‌های حکومت خویش، موقعیت‌های اجتماعی را به نحوی تحدید و تعریف کرده بودند که ناگزیر اقوام دیگر را در مرتبه فرودین قرار می‌داد تا سلب حقوق سیاسی و اجتماعی‌شان آسان‌تر باشد. تمام طرح‌ها، برنامه‌ها و مبارزات سیاسی رهبر شهید معطوف به تغییر ساخت اجتماعی و تعریف صورت‌بندی بود

که همه را در تراز واحد قرار دهد. هدف راهبردی رهبر شهید این بود که کلا ساختارهای اجتماعی موجود را به هم بریزد و موقعیت‌های اجتماعی را از نو تعریف و تحدید کند. راه رسیدن به این هدف، عدالت و برابری بود. عدالت و برابری واقعیت‌های است که هم با ارزش‌های مدرن سازگار است و هم با آموزه‌ها و ارزش‌های دینی. او می‌گفت: «ما می‌خواهیم ستم‌های چندین قرنه بر مردم افغانستان پایان یابد و جامعه‌ای به وجود آید که در آن از تبعیض، برتری‌گری، تفاخر و افزون‌خواهی خبری نباشد و کلیه مردم افغانستان از هر قوم و نژاد و با هر رنگ و زبان برادرانه و برابر زندگی کنند و حقوق حقه تمامی ملیت‌های افغانستان تأمین گردد. خواست ما تأمین عدالت، برابری و برادری میان مردم افغانستان است.» (غفاری لعلی ۱۳۷۳، ۶۸-۶۹)

به طور قطع، دستیابی به این هدف، بدون همسوی و همراهی نیروهای سیاسی اجتماعی و هویت‌های متفاوت امکان پذیر نبود. باید از عناصر پراکنده و متنوع، نظم اجتماعی جدیدی شکل می‌گرفت و همه نیروها رسیدن به این هدف را به عنوان یک پروژه عام پیگیر می‌شدند. رهبر شهید جهت به وجود آوردن چنین وضعیتی هماهنگی میان چهار قوم بزرگ و تأثیرگذار پشتون، هزاره، تاجیک و ازبیک را پیشنهاد می‌کند و شورای هماهنگی را بدین منظور تدبیر می‌کند: «در افغانستان ملیت‌ها و نژادهایی وجود دارد که هیچ کدام دارای اکثریت نمی‌باشند؛ ولی در مجموع چهار تا قوم عمده وجود دارد هزاره، پشتون، تاجیک و ازبک که مانیز به

عنوان یکی از اقوام عمده کشور روی تعداد نفوس باید در دولت آینده و تصمیم‌گیری‌ها نقش داشته باشیم.»

۱۴. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در اندیشه رهبر شهید، اصلی‌ترین ضرورت افغانستان نوین، نظام سیاسی و دولتی است که برپایه مشارکت برابر همه اقوام کشور ساخت و سامان یافته باشد. در نظر او چنین دولتی در صورتی تحقق می‌یابد که روی دو پایه عدالت (اعم از عدالت سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اداری) و مردم استوار شده باشد. از این منظر، عدالت، از یک طرف مبنای رفتار دولت با شهروندان است و از جهت دیگر، دو عنصر عدالت و مردم مبنای مشروعیت دولت به حساب می‌آید. دولتی که روی این دو اساس استوار نباشد اساساً، مشروعیت ندارد. دو نوع ساختار سیاسی که از سوی رهبر شهید پیشنهاد شده است، هم‌اوردی آشکار با سیستم انحصار و تلاش مؤکد برای تأمین عدالت و شراکت مردم در تصمیم‌گیرها است؛ از همین رو، هر دو ساختار فدرالی و تسهیمی برپایه عدالت و اشتراک مردم در تصمیم‌گیری بنا شده است. ساختار فدرالی به این دلیل که می‌تواند حقوق سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اقوام را تأمین کند و سیستم انحصار قدرت را در هم بشکند، پیشنهاد می‌شود. چنان‌که ساختار متمرکز و تسهیمی از این جهت که مکانیسم توزیع قدرت را اصلاح می‌کرد و قوه‌های سه‌گانه را به صورت مستقل و براساس اصول جمهوریت منظور می‌کرد، مورد تأکید و اصرار رهبر شهید بود. تقلاً برای تأمین و تضمین عدالت و حقوق مردم افغانستان، بنیاد اندیشه و عمل رهبر شهید را شکل می‌داد و تأمین عدالت و حقوق مردم را تأمین‌کننده ثبات سیاسی و انسجام اجتماعی در افغانستان می‌دانست.

منابع

الف) کتاب‌ها

۱. بیلینس، جان و استیو اسمیت (۱۳۸۳). جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین (زمینه تاریخی و نظریه‌ها، ساختارها و فرآیندها)؛ ترجمه ابوالقاسم راه

چمنی، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.

۲. جاوید، محمد جاوید (بی‌تا). احیای هویت (مجموعه سخنرانی‌های رهبر شهید بابه مزاری)؛ کابل: انتشارات امیری.
۳. جمالی، حسین (۱۳۸۰). تاریخ و اصول روابط بین‌الملل، تهران: نمایندگی ولی فقیه در سپاه.
۴. شجاعی زند، علیرضا (۱۳۷۶). مشروعیت دینی و اقتدار سیاسی دین. تهران: تبیان.
۵. ضیایی، رضا (۱۳۸۸). چراغ راه (مجموعه سخنرانی‌ها و مصاحبه‌های برگزیده رهبر شهید)؛ اروپا: نمایندگی اروپا.
۶. عالم، عبدالرحمان (۱۳۸۴). بنیادهای علم سیاست؛ تهران: نشرنی.
۷. غفار لعلی، عبدالله (۱۳۷۳). فریاد عدالت (مجموعه مصاحبه‌های حجت‌الاسلام استاد مزاری)؛ قم: مؤسسه فرهنگی، تحقیقاتی و آموزشی شهید سجادی.
۸. وینسنت، آندرو (۱۳۷۶). نظریه‌های دولت؛ ترجمه حسین بشیریه، تهران: نشرنی.

ب) مقالات

۹. حاتمی، عباس (۱۳۹۰). نظریه‌های مختلف دولت‌سازی؛ به سوی چارچوب بندی؛ پژوهشنامه علوم سیاسی، سال ششم، شماره ۳.
۱۰. سنائی، وحید (۱۳۹۵). فرایند ناتمام دولت - ملت‌سازی و از رشد ماندگی همگرایی منطقه‌ای در خلیج فارس؛ فصلنامه دولت‌پژوهی، سال دوم، شماره ۵.
۱۱. شفیعی، نوذر شفیعی (۱۳۸۳). بررسی سیاست خارجی آمریکا در افغانستان در پرتو خاورمیانه بزرگ؛ فصلنامه نهضت، سال پنجم، شماره ۱۷-۱۸.

۱۲. عارفی، اکرم (۲، ۱۱، ۱۳۸۹)؛ <https://www.facebook.com>.

۱۳. عالم، عبدالرحمان و علی پورپاشاکاسین (۱۳۹۶). مفهوم دولت در اندیشه سیاسی ایران دوران قدیم؛ فصلنامه سیاست، دوره ۴۷، شماره ۱.
۱۴. گل محمدی، احمد (۱۳۹۴). مفهوم بندی و بری دولت؛ فصلنامه دولت‌پژوهی، سال اول، شماره ۱.